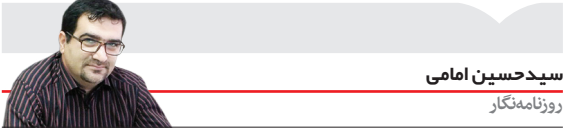


مکتب تفکیک در گفت‌و‌گوی «فرهیختگان» با محمدعلی عبداللهی

تفکیکیان توانایی ودغدغه مواجهه با فلسفه جدید را ندارند



سیدحسین امامی

روزنامه‌نگار

محمدعلی عبداللهی، دانشیار و عضو هیات علمی گروه فلسفه پردیس فارابی دانشگاه تهران، دانش‌آموخته دکتری فلسفه غرب از دانشگاه تهران است. او در آغاز طلبگی از نزدیک بعضی از بزرگان مکتب تفکیک را نیز درک کرده است. عبداللهی در این گفت‌و‌گوریشه اصلی نزاع میان اهل فلسفه و تفکیکیان را در این می‌داند که تفکیکیان میان «وحی ناب و خرد خالص عندالنبی» و «فهم غیرمعصوم از وحی منقول»، تمایز قائل نمی‌شوند. متن این گفت‌و‌گو را از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

چنانکه می‌دانیم پیروان مکتب تفکیک، الهیات را به الهی و بشری تقسیم کرده و جریان وحی (دین-قرآن) را یکسره از جریان عقل (فلسفه-برهان) متمایز می‌دانند. براساس چنین تمایزی است که می‌گویند روش فهم دین، روش عقل نیست، بلکه وحی است. در باب این مدعا چه می‌توان گفت؟

برای پاسخ به این پرسش نخست باید تعریف خود را از وحی و عقل، دین و قرآن، فلسفه و برهان، معلوم کنیم. در همین آغاز بحث مایلیم بر این نکته تأکید کنم که من تا حدودی با دو قرائت از مکتب تفکیک آشنایم: قرائتی که آن را افراطی و قرائتی که آن را معتدل می‌نامم. می‌توانم به‌صورت مختصر بگویم قرائت افراطی، قرائتی است که از اساس فلسفه را انکار می‌کند و یا هر نوع معرفت عقلی و اقامه برهان نه‌تنها سرسازگاری ندارد، بلکه استدلال و استعمال عقل را کار شیطان می‌داند که در جریان سجده نکردن شیطان بر آدم ظهور و بروز یافته است. برای نمونه می‌توان چنین اظهارنظری را در آثاری چون مصباح‌الهدی و ابواب‌الهدی مشاهده کرد.

من با این قرائت سرورکاری ندارم و معتقدم از اساس با این جریان افراطی نمی‌توان گفت‌و‌گو و بحث کرد. قرائتی اعتدالی‌اما از تفکیک وجود دارد که به‌صراحت، عقل، استدلال و برهان را می‌پذیرد و مراد خود را از عقل و دین و وحی و استدلال معلوم می‌کند و به‌صراحت راه وحی را از راه عقل جدا و منفک می‌داند، من در اینجا با این قرائت سرورکار دارم.

این روایت معتدل از تفکیک در مخالفانش با فلسفه و روش فلسفی بر چند نکته تأکید می‌کند:

الف) دین سه بخش اساسی دارد (عقاید، اخلاق و احکام) و به‌لحاظ معرفتی بر دو پایه عقلی و وحی استوار است.

ب) دین باید در هر سه بخش خود خالص و نساب بماند و بدون اندکی، حتی اندکی نیاز به بیرون از خود، باید به‌تمام و کمال و با استناد به منابع اصلی، به‌دست داده شود.

ج) دین باید ملاک‌پذیرشش، عقل و معیار نگرشش وحی باشد، به تعبیر دیگر دین باید عقلانی‌تصدیق و وحیانی‌التبیین باشد.

د) مقصود از عقل که یکی از پایه‌های دین است، عقل عام بشری است نه عقل خاص صناعی و فلسفی و مقصود از وحی که ملاک تبیین دین است وحی تحریف‌نیافته و نسخ‌نشده است. چنین وحی‌ای تنها قرآن کریم و وحی محمدی است.

نکته‌های یادشده استدلالی را شکل می‌دهند که به‌وضوح نتیجه آن این است که راه عقل و وحی از یکدیگر جداست و انسان برای رسیدن به آگاهی درست و معارف ناب تنها باید به وحی تمسک جوید. این استدلال به‌صورت زیر جریان پیدا می‌کند:

مقدمه اول: فیلسوفان که با روش عقلی در باب عالم و آدم تامل می‌کنند، تقریباً در هیچ مساله‌ای، جز بدیهیات، اتفاق نظر ندارند. سرّ این نکته آن است که خصوصیات شخصی، محیطی، استعدادی، تربیتی و ذهنی، اندیشگی، اعتقادی و حُبّی انسان‌ها در رای و نظر آنها موثر است.

مقدمه دوم: رسیدن به حقیقت درصورتی ممکن است که انسان برای رسیدن به آن از عقل به‌تنهایی استفاده نکند. هرچه اختلاف بیشتر باشد، آدمی از حقیقت دورتر می‌شود.

نتیجه اینکه باید علم صحیح و حقایق را تنها از طریق وحی به‌دست‌آورد و بر چشمان عقل، عینک وحی زد.

به‌نظر می‌رسد رکن اساسی مکتب تفکیک، البته در تقریر معتدلش، بر تعریفی استوار است که از عقل ووحی به‌دست می‌دهند. گمان می‌کنم اگر بتوانیم در فهم معنای عقل و وحی همدلی کنیم و به تعریفی جامع دست پیدا کنیم می‌توان تا حدی خودی به تفاهم دست یافت.

چنان که اشاره کردیم تفکیکیان گفته‌اند مراد از عقل همان معنای عام عقل یعنی عقل عام بشری است که حجت الهی باطنی است. این عقل صناعی و فلسفی نیست، آلوده به آموزه‌های بشری نشده است. وظیفه چنین عقلی صرفاً تصدیق است، تصدیق حقایقی که وحی برای بشر به ارمغان آورده است.

در نقد این سخن چند نکته را یادآوری می‌کنم:

آیا این عقل عام بشری قدرت درک دارد یا ندارد؟ بی‌گمان باید قدرت درک داشته باشد، زیرا بنا بر ادعای تفکیکیان تصدیق می‌کند و تصدیق، فرع بر درک است. آیا این عقل فطری ناب، در درک خود تنها منفعل است و هرچه وحی می‌گوید، می‌پذیرد یا نه، امور دیگری هم درک می‌کند و چه‌بسا به مخالفت هم برمی‌خیزد؟ از همه مهم‌تر آیا در باب اصل وجود خدا- که هنوز سخنی از وحی و تبیین آن در میان نیست- آیا این عقل حکم تبیینی دارد یا نه؟

سخن اصلی ما این است که چگونه تفکیکیان عقل را از تبیین برکنار می‌دانند، با این حال او را دارای قدرت تصدیق می‌دانند؟

از نظر مکتب تفکیک عقل با قطع نظر از وحی، کور است و هیچ حقیقتی را نمی‌بیند، درصورتی هم که چیزی ببیند، وهم و گمان باطل است. عقل باید عینک وحی را بر چشمانش بزند. حال پرسش این است که این عینک را چه کسی به عقل می‌دهد؟ این عینک ساخته چه کسی است؟ و چه کسی آن را به چشمان عقل می‌زند؟ آیا جز بشری که با عقل، به‌اصطلاح صناعی به سراغ وحی منقول رفته است؟

تفکیکیان میان وحی ناب و خالص عندالنبی ووحی منقول در اختیار ما، تفکیک قائل نمی‌شوند. به گمان من ریشه اصلی اختلاف و نزاع هم در همین نکته است. آنچه خطاناپذیر، علم صحیح و حقیقت الهی است وحی عندالرسول است. الفاظ وحی در دسترس ما است نه حقیقت وحی، ما موظف هستیم تمام تلاش خود را برای به‌دست آوردن وحی ناب و محض به کار گیریم، اما آنچه درنهایت به‌دست

می‌آوریم، فهم خویش از وحی است. ده‌ها و هزاران قاعده و قانون برگرفته از

علوم [را] دست می‌یابیم [که] همان وحی منقول است نه وحی ناب و خالص.

مگر اینکه تفکیکیان بگویند هریک از ما[لا سمح الله] پیامبری هستیم که به وحی خالص و ناب دست می‌یابیم. بی‌شک تفکیکی‌ها به چنین لازمه باطلی -که به انکار نبوت خاصه منتهی می‌شود- تن نمی‌دهند.

نکته دوم نشان می‌دهد که اندیشه هم‌تراز دانستن عقل وحی -به‌عنوان دوره‌ای برای رسیدن به حقایق الهی- نادرست است. هرگز عقل و شهود و تجربه حسی و هیچ چیز دیگری هم‌تراز وحی ناب و خالص نیست. آنچه در تور آگاهی ما فراچنگ می‌آید و هم‌تراز عقل می‌تواند باشد، وحی منقول است.

بشر عادی از طریق الفاظ وحی، دسترسی‌ظنورزانه و مجتهدانه به مضمون وحی دارد. وحی منقول به‌اندازه عقل در دستیابی به وحی محض خطا می‌کند، بلکه فهم وحی منقول نیازمند دانش‌های مختلف بشری ازجمله فلسفه زبان، زبان‌شناسی معانی و بیان، منطق، رجال، وراهیه وده‌ها آگاهی دیگر است. مدعای ما را نباید با مدعای نظریه قبض و بسط شریعت و یا نظریه بسط تجربه نبوی یکی دانست، زیرا نظریه بسط تجربه نبوی وحی و الفاظ آن را چیزی جز تجربه نبوی نمی‌داند، لازمه صریح این دیدگاه انکار نبوت خاصه ونفی تعین نبوت در شخص نبی است، اما مدعای اصلی ما این است که وحی ناب و محض در اختیار نبی مرسل و معصومین(ع) است، آنچه در اختیار ما انسان‌های عامی است وحی خطاناپذیر نیست، بلکه درک ما از الفاظ و عبارات وحی است. بنابراین وحی [منقول]، درست‌است که حقایق الهی را تبیین می‌کند ولی فهم بشری و علوم بشری است. درنتیجه الهیات بشری تنها الهیاتی است که در اختیار ماست نه الهیات الهی، الهیات الهی همان است که در اختیار پیامبر و شخص معصوم است.

تسا جایی که من می‌دانم پیروان مکتب تفکیک چه پیروان قرائت معتدل و چه قرائت افراطی در استنتاج نتیجه سلبی و استخراج لازمه از وجود اختلاف در فلسفه، متفق القولند، یعنی وجود اختلاف در فلسفه را دلیل یا نشان عدم حقانیت آن می‌گیرند و به دیگران به‌ویژه طلاب علوم دینی توصیه می‌کنند که سراغ فلسفه نروند و به‌خصوص در فهم دین از آن بهره نبرند، زیرا دچار تناقض، تضاد و کشمکش‌هایی بی‌حاصل خواهند شد. تفکیکیان به‌تفصیل در این‌باره سخن گفته‌اند تا جایی که عنان از کف داده، نه‌تنها وجود اختلاف نظر در فلسفه را امری مذموم تلقی کرده‌اند، بلکه فیلسوفان را به التقاط [و] تقلید نیز متهم می‌کنند.

پیش‌فرض این سخن آن است که اختلاف در آرا و اقوال فیلسوفان از این سرچشمه برخاسته که آنان به منبعی جز وحی تمسک می‌جویند. اگر انسان عینک وحی به چشم عقل بزند به علم صحیح دست پیدا می‌کند و در اختلاف نمی‌افتد. تفکیکیان از جنبه ایجابی، مدعای خود راچندان بررسی نمی‌کنند و یا مایل نیستند در این باب سخن بگویند. آنچه در آن اختلاف وجود ندارد قرآن ووحی است نه مدعیات یا فهم تفکیکیان از وحی. به‌تعبیر قرآن در «من عندالله» اختلافی وجود ندارد، حق مطلق است، خطاناپذیر است، اما آیا در میان تفکیکیان، قبیهان، اصولیان، اهل حدیث و متکلمان اختلافی وجود ندارد؟ واضح است که اختلاف وجود دارد. اساسا اختلاف نشان بالندگی و آزاداندیشی است. میان برداشت میرزای اصفهانی از عقل و برهان در کتب «مصباح‌الهدی» و «ابواب‌الهدی» و فهم مثلاً آقای حکیمی از آن در آثارش، تفاوت بسیار است. میان دریافت شیخ طوسی از روایات مربوط به اراده و مشیت خداوند و قضا و قدر و برداشت شیخ مفید از آن فاصله و اختلاف بسیار است، هر دو نیز به روایات و به‌تعبیر تفکیکیان به وحی (به‌نظر ما «وحی منقول») تمسک می‌کنند. بنابراین وجود اختلاف امری چاره‌ناپذیر و البته میمون و مبارک است برای بشر، رشد علم و آگاهی بشر بدان وابسته است. اختلاف نظر و دشتت آرا به فلسفه اختصاص ندارد.

خطای تفکیکیان و یا شاید بهتر باشد بگویم مغالطه‌ای که در این رخ می‌خ داده، همان خلط میان «وحی ناب» و [فهم بشری از] «وحی منقول» است. آنچه در آن اختلاف نیست، وحی ناب و خالص است. وحی ناب هم در اختیار تفکیکیان و به‌ا هر کس دیگری [نیست بلکه نزد معصوم است].

به‌راستی تفکیک میان عقل و وحی چگونه می‌تواند ما را به علم صحیح و آگاهی ناب برساند؟ در پاسخ می‌گویند عقل از درک حقایق الهی عاجز است و عقاقلان هریک به راهی می‌روند، فلسفه و ابزار معرفتی آن (عقل) به راه تاویل و توجیه می‌رود. بنابراین باید معارف را از راه وحی الهی بدون امتزاج آن با هیچ اندیشه دیگری به‌دست‌آورد، اما به گمان ما تکرار ایسن ادعاها مادامی که راهی برای رسیدن به آن نشان داده نمی‌شود چه فایده‌ای دارد. تفکیکیان باید بگویند چرا دیگران به ساز آنان باید برقصند؟ برداشت آنان از قرآن و روایات و وحی منقول چه مزیتی دارد؟ آیا آنان برای فهم وحی منقول جز علوم بشری ارقبیل صرف و نحو و معانی بیان و فقه‌الحديث و کلام و تامل و فکر -که همه خطاپذیرند- منطق و راه دیگری پیش می‌نهند؟ تکرار ادعا جزء ادله اثبات مدعا نیست. تفکیکی‌ها چنان سخن می‌گویند که گویی هم‌اکنون از منبع وحی جدا شده‌اند و از مفاد حدیث و قرآن اطلاع قطعی و شناخت کامل دارند.

البته تفکیکیان بالکل با رقتن به سراغ فلسفه مخالف نیستند و دغدغه بعضی از آنان این است که هرکسی نباید سراغ فلسفه برود و از آن در فهم معارف استفاده کند. به همین دلیل برای خواندن فلسفه شروطی قائل شده‌اند.

بله، شاید اشاره شما به مطالب جناب استاد حکیمی باشد. ایشان در دو دهه گذشته تلاش بسیاری کرده‌اند که مدعیات مکتب تفکیک را صورت‌بندی و در قالبی امروزین به جامعه علمی عرضه کنند. ایشان با درک درست این نکته که

اندیشه



تسا جایی که من می‌دانم پیروان مکتب تفکیک چه پیروان قرائت معتدل و چه قرائت افراطی در استنتاج نتیجه سلبی و استخراج لازمه از وجود اختلاف در فلسفه، متفق القولند، یعنی وجود اختلاف در فلسفه را دلیل یا نشان عدم حقانیت آن می‌گیرند و به دیگران به‌ویژه طلاب علوم دینی توصیه می‌کنند که سراغ فلسفه نروند و به‌خصوص در فهم دین از آن بهره نبرند، زیرا دچار تناقض، تضاد و کشمکش‌هایی بی‌حاصل خواهند شد. تفکیکیان به‌تفصیل در این‌باره سخن گفته‌اند تا جایی که عنان از کف داده، نه‌تنها وجود اختلاف نظر در فلسفه را امری مذموم تلقی کرده‌اند، بلکه فیلسوفان را به التقاط [و] تقلید نیز متهم می‌کنند.

پیش‌فرض این سخن آن است که اختلاف در آرا و اقوال فیلسوفان از این سرچشمه برخاسته که آنان به منبعی جز وحی تمسک می‌جویند. اگر انسان عینک وحی به چشم عقل بزند به علم صحیح دست پیدا می‌کند و در اختلاف نمی‌افتد.

تفکیکیان از جنبه ایجابی، مدعای خود راچندان بررسی نمی‌کنند و یا مایل نیستند در این باب سخن بگویند. آنچه در آن اختلاف وجود ندارد قرآن ووحی است نه مدعیات یا فهم تفکیکیان از وحی. به‌تعبیر قرآن در «من عندالله» اختلافی وجود ندارد، حق مطلق است، خطاناپذیر است، اما آیا در میان تفکیکیان، قبیهان، اصولیان، اهل حدیث و متکلمان اختلافی وجود ندارد؟ واضح است که اختلاف وجود دارد. اساسا اختلاف نشان بالندگی و آزاداندیشی است. میان برداشت میرزای اصفهانی از عقل و برهان در کتب «مصباح‌الهدی» و «ابواب‌الهدی» و فهم مثلاً آقای حکیمی از آن در آثارش، تفاوت بسیار است. میان دریافت شیخ طوسی از روایات مربوط به اراده و مشیت خداوند و قضا و قدر و برداشت شیخ مفید از آن فاصله و اختلاف بسیار است، هر دو نیز به روایات و به‌تعبیر تفکیکیان به وحی (به‌نظر ما «وحی منقول») تمسک می‌کنند. بنابراین وجود اختلاف امری چاره‌ناپذیر و البته میمون و مبارک است برای بشر، رشد علم و آگاهی بشر بدان وابسته است. اختلاف نظر و دشتت آرا به فلسفه اختصاص ندارد.

خطای تفکیکیان و یا شاید بهتر باشد بگویم مغالطه‌ای که در این رخ می‌خ داده، همان خلط میان «وحی ناب» و [فهم بشری از] «وحی منقول» است. آنچه در آن اختلاف نیست، وحی ناب و خالص است. وحی ناب هم در اختیار تفکیکیان و به‌ا هر کس دیگری [نیست بلکه نزد معصوم است].

به‌راستی تفکیک میان عقل و وحی چگونه می‌تواند ما را به علم صحیح و آگاهی ناب برساند؟ در پاسخ می‌گویند عقل از درک حقایق الهی عاجز است و عقاقلان هریک به راهی می‌روند، فلسفه و ابزار معرفتی آن (عقل) به راه تاویل و توجیه می‌رود. بنابراین باید معارف را از راه وحی الهی بدون امتزاج آن با هیچ اندیشه دیگری به‌دست‌آورد، اما به گمان ما تکرار ایسن ادعاها مادامی که راهی برای رسیدن به آن نشان داده نمی‌شود چه فایده‌ای دارد. تفکیکیان باید بگویند چرا دیگران به ساز آنان باید برقصند؟ برداشت آنان از قرآن و روایات و وحی منقول چه مزیتی دارد؟ آیا آنان برای فهم وحی منقول جز علوم بشری ارقبیل صرف و نحو و معانی بیان و فقه‌الحديث و کلام و تامل و فکر -که همه خطاپذیرند- منطق و راه دیگری پیش می‌نهند؟ تکرار ادعا جزء ادله اثبات مدعا نیست. تفکیکی‌ها چنان سخن می‌گویند که گویی هم‌اکنون از منبع وحی جدا شده‌اند و از مفاد حدیث و قرآن اطلاع قطعی و شناخت کامل دارند.

البته تفکیکیان بالکل با رقتن به سراغ فلسفه مخالف نیستند و دغدغه بعضی از آنان این است که هرکسی نباید سراغ فلسفه برود و از آن در فهم معارف استفاده کند. به همین دلیل برای خواندن فلسفه شروطی قائل شده‌اند.

بله، شاید اشاره شما به مطالب جناب استاد حکیمی باشد. ایشان در دو دهه گذشته تلاش بسیاری کرده‌اند که مدعیات مکتب تفکیک را صورت‌بندی و در قالبی امروزین به جامعه علمی عرضه کنند. ایشان با درک درست این نکته که

امروز دیگر تکفیر، منع و برخورد سلبی راه به جایی نمی‌برد و بدین روش نمی‌توان جوانان را از فلسفه‌خوانی منع کرد، تلاش کرده‌اند برای فلسفه شرایطی وضع کنند و در آثار خود این شرایط را یادآوری کرده‌اند. درواقع آنچه استاد حکیمی انجام می‌دهد نوعی تنزل از مکتب تفکیک افراطی و صورت‌بخشی به روایت اعتدالی آن است.

اما درخصوص شرایطی که ایشان وضع کرده‌اند به دو نکته باید توجه کرد.

اول: به‌نظر می‌رسد ما در نقد جریان‌های مختلف فکری میان آسیب‌شناسی یک جریان ونفی آن خلط می‌کنیم، به‌عبارت دیگر گاهی به عمد نفی و طرد و تکفیر را در لباسی حق‌به‌جانب و آسیب‌شناسانه طرح می‌کنیم. به گمان بنده آنچه تفکیکی‌ها در نقد عقل، فلسفه و روش آن گفته‌اند، با حذف مطالب نادرست و تکراری‌اش، در بهترین حالت نوعی آسیب‌شناسی است که هیچ علم و دانشی از آن بی‌نیاز نیست.

دوم آنچه به‌عنوان «شروط خواندن فلسفه» از سوی تفکیکی‌ها عرضه می‌شود و در ظاهر صورت قید و شرط و پذیرش مشروط به فلسفه را دارد، درحقیقت دستور به «نخواندن فلسفه» است. من این امر را به‌تفصیل در مقاله‌ای نشان داده‌ام که علاقه‌مندان می‌توانند [برای دیدن آن] به [روزنامه] اطلاعات، [مورخ] ۲۱ اردیبهشت ۹۲ مراجعه کنند.

فیلسوفان و عارفان مانند سایر دانشمندان همواره نگران بوده‌اند که افرادی مبادای بی‌ضابطه و بدون تهیه مقدمات لازم و کافی به فلسفه و مدعیات آن تقرب جویند، به همین دلیل همواره خواندن فلسفه را مشروط دانسته‌اند [یا] دست‌کم دو شرط را لازم دانسته‌اند: یکی دور کردن ذهن از حس و جزئیات روزمره. دیگر دور کردن قلب از هواها و شهوت‌ها و امیال نفسانی. این سخن چیزی است و سخن تفکیکیان از اساس چیز دیگری. اگر به یک جست‌وجوگر و تشنه حقیقت بگویم وقتی سراغ فلسفه می‌روی بدان که اولاً عقل و فلسفه خطا می‌کنند. ثانیاً فلسفه [را] پیش کسی بخوان که آن را نقد می‌کند، ثالثاً هدایت عقلی و شرعی منحصر در قرآن کریم و روایات است و مانند آن، حتماً در پاسخ خواهد گفت که پس چرا صریحاً نمی‌گویید فلسفه نخوان. چرا آن را در لفافه بیان می‌کنید. به گمان من هرچند شیوه بیان تغییر کرده ولی درحقیقت فی‌نفسه انکار آن است و یا به سخن دیگر تفکیکیان معتقدند فلسفه بخوان تا آن را رد کنی. این گونه برخورد با جریان آزاد فکر، از منطقی صحیح پیروی نمی‌کند.

آیا روی آوردن به فلسفه در دهه‌های اخیر باعث نشده است جوانان به سراغ مکاتب مختلف فلسفی و غیرفلسفی غربی و شرقی بروند و از الهیات اسلامی دور شوند؟

به‌نظر می‌رسد علت روی آوردن جوانان به مکاتب فلسفی غرب، رواج فکر فلسفی -آن‌گونه که پیروان مکتب تفکیک گمان می‌کنند- نیست. عوامل دیگری -در روزگار ما- موجب شده است که جوانان بیش از گذشته به سراغ افکار فلسفی غرب بروند. بعضی از این عوامل چارناپذیر و نتیجه‌فهری عصر اطلاعات، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی است و بعضی دیگر چاره‌پذیرند، اما چاره آن دوری از فلسفه و نفی و طرد آن نیست، بلکه تعلیم درست و صحیح فلسفه اسلامی از سویی و ترجمه نظام‌مند و هدف‌مند آثار فیلسوفان و متفکران مغرب‌زمین از سوی دیگر است. باید اعتراف کنیم که در دو دهه گذشته به‌صورت افسارگسیخته و بی‌ضابطه‌ای کتاب‌های فلسفی مغرب‌زمین ترجمه شده، البته این کار بیشتر از سوی جریان روشنفکری و شبه‌روشنفکری صورت گرفته و جنبه آکادمیک و حوزوی نداشته است. حوزویان و عالمان دانشگاه اگر دست به ترجمه برده‌اند -نه در همه موارد بلکه در بیشتر موارد- درست و دقیق بوده است. تفکیکیان اصولاً به این امور کاری ندارند یعنی به گمان توانایی مواجهه با این مسائل را ندارند. آنان به‌صورت سلبی هنوع تفکر فلسفی -و- در رتبه اول و مقدم بر همه- فلسفه و عرفان اسلامی را هذف گرفته‌اند. به گمان من راه مقابله با آنچه امروزه هجوم فرهنگی و فلسفی غرب خوانده می‌شود تعلیم درست و دقیق فلسفه اسلامی و تامل و تفکر فلسفی است. این قصه سر دراز دارد که مجال دیگری طلب می‌کند.

سیره عملی بزرگان مکتب تفکیک در گذشته و اکنون در مواجهه با فیلسوفان یا علاقه‌مندان به فلسفه چگونه بوده است؟

پاسخ به این پرسش مربوط به مساله اخلاق باور و سیره علمی است. ما در اینجا به سلوک شخصی و اخلاق فردی کاری نداریم. اخلاق باور اقتضا می‌کند که شخص عالم، خواه فیلسوف، خواه تفکیکی خواه هر کس دیگری، اولاً باید باور خود را مستدل کند و ثانیاً از آن دفاع کند.

همه این مسائل جنبه ایجابی باور و تفکر است. اساسا اشتغال به جنبه‌های سلبی به‌ویژه تکفیر و تفسیق و طرد و لعن، با اخلاق باور منافی است. من خود خاطره‌ای از دوران نوجوانی خود در مشهد مقدس دارم که بسیار برایم درس‌آموز است. در سال ۱۳۶۲ در مشهد درس می‌خواندم. روزی با دو تن از دوستانم تصمیم گرفتیم به دیدن مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی برویم. ایشان در آن زمان به‌عنوان یک عالم اخلاقی و انقلابی مورد احترام بسیار بود و ما که تازه طلبه شده بودیم و تشنه معارف الهی بودیم به منزل ایشان رقتیم و از ایشان تقاضای نصیحت و راهنمایی کردیم. ایشان هم یک دفترچه داشتند و از روی دفترچه رسیدی می‌خواندند و به تناسب توضیح می‌دادند. روز سوم که خدمت‌شان رسیدیم، پیش از اینکه ایشان شروع کنند، یکی از دوستان پرسیدند آقا ممکن است بفرمایید این فقره از مناجات شعبانیه «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک... به چه معناست؟ آیت‌الله میرزا جواد تهرانی آن عالم اخلاقی آرام، بسیار صعبانی شدند و سخنانی بر زبان راندند که برای ما عجیب بود. البته ایشان در آن جلسه گفتند تا زنده‌ام راضی نیستم این مطالب را جایی نقل کنید، حال که ایشان به دیار باقی شتافته‌اند، درود خدا بر ایشان باد، بعضی از مطالب آن جلسه را نقل می‌کنم. فرمودند: «شما جوانان و نوجوانان به‌جای این سخنان عرفانی و فلسفی بروید کبریت بسازید تا کشور ما از کشورهای خارج مستقل شود. شما بدانید که تمام عقلیات فلسفی بی‌عقلی است.» سپس به‌تفصیل در باب مسائل فلسفی، با عباراتی تند و باورنکردنی توأم با برافروختگی سخن فرمودند و به‌صراحت گفتند: «تفسیر سوره حمد امام خمینی(ره) را من تعطیل کردم. به امام زنگ زدم که این سخنان چیست که شما از تلویزیون می‌فرمایید.» ما پس از آن روز خدمت ایشان رقتیم ولی روش آن عالم اخلاقی در مواجهه با پرسش یک نوجوان طلبه به‌نظم درست نیامد. سخنانی که فرمودند ناشی از رعایت اخلاق علمی و اخلاق باور نبود. به‌صورت کلی من این روش را نمی‌پسندم، از هر طرفی که باشد. عالم باید جنبه‌های ایجابی فکر خود را عرضه کند [و] تحمل و صبر صدر داشته باشد.